

پرسش‌های اخلاقی فاقد پاسخ‌های اخلاقی، شاهدی بر ابتنای «اخلاق» بر «مبانی متافیزیکی»^۱

محمد اصلانی*

عسگر دیرباز**

چکیده

«آیا اخلاق مبتنی بر مبانی متافیزیکی است؟». پاسخ «هیلاری پاتنم» و «کای نیلسن»، به این پرسش منفی است؛ در مقابل، از دیدگاه این مقاله، پاسخ این پرسش مثبت است. بسیاری از عالمان اخلاق اسلامی نیز، به این پرسش مهم پاسخ مثبت ضمنی داده‌اند. از جمله شواهد مهمی که نشان می‌دهد اخلاق مبتنی بر مبانی متافیزیکی است، وجود پرسش‌هایی در حوزه‌ی اخلاق است که پاسخ مستقیم آنها در این حوزه یافت نمی‌شود. در این مقاله نشان داده خواهد شد: قبل از پاسخ دادن به این «پرسش‌های اخلاقی» لازم است به «پرسش‌های پیشین متافیزیکی» به عنوان منشأ این پرسشها پاسخ داده شود. دو یافته‌ی مهم این مقاله: ۱. بدون پاسخ دادن به این پرسش‌های پیشین متافیزیکی، نمی‌توان به پرسش‌های اخلاقی مذکور پاسخ داد. ۲. پرسش‌های متافیزیکی بر اساس تنوع جهان‌بینی صاحبانش، پاسخ‌های متفاوت و بعضاً متضادی دریافت می‌کنند؛ در نتیجه «پاسخ پرسش‌های اخلاقی» و «نظریه‌های اخلاقی» برآمده از آنها نیز متفاوت و حتی متضاد خواهد بود.

واژگان کلیدی

اخلاق، پرسش‌های اخلاقی، اخلاق فطری، نظریه‌ی اخلاقی، متافیزیک.

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری محمد اصلانی با نام «بررسی نقش مبانی مابعد الطبیعی در نظریات اخلاقی سودگرا، در اسلام و غرب» می‌باشد.

maslsni@razi.ac.ir

*. عضو هیئت علمی گروه معارف دانشگاه رازی.

** . دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۱

طرح مسئله

یکی از پرسش‌های مهم مطرح در حوزه «نظریه‌پردازی در علوم انسانی و اخلاق» این است: مبانی متافیزیکی اتخاذ شده توسط نظریه‌پردازان علوم انسانی و اخلاق، چه نقشی در شکل‌گیری مسائل و نظریات مطرح شده در این علوم، توسط این نظریه‌پردازان دارد؟ این نوشتار متکفل بحث از این مسئله، در حوزه اخلاق است. «بستای مسائل و نظریات اخلاقی بر مبانی متافیزیکی» موافقان و مخالفانی دارد که در این مجال دیدگاه دو تن از این مخالفان مورد بررسی قرار خواهد گرفت. دیدگاه اسلام و به تبع آن اخلاق اسلامی که درست در نقطه مقابل دیدگاه این مخالفان است، چیزی که در جای جای این مقاله ضمن بررسی احکام اسلامی و نسبت این احکام با اخلاق اسلامی بررسی خواهد شد. من باب نمونه یکی از احکام اسلامی، حد شرعی تازیانه برای زناکار است (نور / ۲)، پرسش اخلاقی ما به هنگام بررسی چنین مواردی این خواهد بود: آیا جاری کردن این حد شرعی (زدن صد تازیانه در ملاً عام) از لحاظ اخلاقی خوب است یا بد؟ به هنگام بررسی‌ها روشن خواهد شد که پاسخ اسلام چنین است: جاری کردن این حد شرعی از لحاظ اخلاقی حداقل بد نیست. اما نکته مهم مسئله این است: این مبانی اعتقادی اسلام است که این خوبی یا بدی را تعیین می‌کند.

بر این اساس و به همین ترتیب، برخی از پرسش‌های اخلاقی، از دیدگاه‌های مختلف، مطرح خواهند شد که به نظر می‌رسد، مستقیماً نمی‌توان برای آنها در حوزه اخلاق پاسخی درخور و مناسب یافت. به هنگام ارزیابی این پرسش‌ها این نکته آشکار خواهد شد که: پاسخ‌گویی به هر کدام از این پرسش‌های اخلاقی، متوقف بر پاسخ‌گویی به پرسش‌های متافیزیکی پیشینی است که زیربنای پرسش‌های اخلاقی مذکور را تشکیل می‌دهند. پاسخی که به یک پرسش متافیزیکی داده می‌شود، مبنایی خاص برای پاسخ دادن به پرسش‌های اخلاقی مبتنی بر آن ایجاد می‌نماید. بدون بهره‌برداری از این پاسخ‌های متافیزیکی، امکان پاسخ‌گویی به پرسش‌های اخلاقی مورد نظر وجود ندارد. نکته مهم دیگری که در این مقاله به آن اشاره خواهد شد این است:

این پرسش‌های متافیزیکی که از جانب نظریه‌پردازان مختلف، پاسخ‌های مختلف و گاه متناقضی دریافت می‌کنند، می‌توانند:

۱. باعث موضع‌گیری‌های مختلف و احياناً متضاد درباره مسائل واحد اخلاقی در حوزه‌های «فرااخلاق» و «اخلاق هنجاری» شوند.

۲. باعث صدور نظریه‌های اخلاقی متفاوت و البته متناسب با مبانی متافیزیکی شوند.

الف) پاسخ الف به پرسش‌های متافیزیکی معین ← پاسخ الف به پرسش‌های اخلاقی ← نظریه

اخلاقی الف

ب) پاسخ ب به همان پرسش‌های متافیزیکی معین ← پاسخ ب به همان پرسش‌های اخلاقی ←
نظریه اخلاقی ب

ج) و ...

از آنجاکه غرض این مقاله استفاده از «پرسش‌های اخلاقی فاقد پاسخ‌های اخلاقی» به‌عنوان شاهدهی بر ابتنای مسائل و نظریات اخلاقی بر مبانی متافیزیکی است، لازم است سه موضوع مرتبط با یکدیگر به‌صورت شفاف تبیین شوند. «اخلاق»، «نظریه اخلاقی» و «متافیزیک». در حقیقت ساختار مقاله، مستلزم شفاف‌سازی درباره این سه عنوان است، تا بتوان براساس آن به نتایج مطلوب نائل گردید.

۱. اخلاق

۱-۱. اخلاق در لغت

در زبان عربی واژه اخلاق جمع «خُلُق» یا «خُلُق» می‌باشد. این دو واژه در اصل از ریشه خَلَق گرفته شده‌اند که در اصل به معنای تقدیر مستقیم یا ابداع شیء بدون وجود پیشین است. از نظر راغب خَلَق با خُلُق از حیث ریشه یکی هستند، همچون «شَرِب و شُرِب» و «صَرَم و صُرِم»؛ ... خَلَق به شکل‌ها و صورت‌هایی که به‌واسطه چشم دیده می‌شوند (محسوسات) اختصاص یافته در حالی که خُلُق ویژه قوا و سرشت‌هایی است که با بصیرت درک می‌شوند (غیر محسوس‌اند). (راغب، ۱۴۱۲: ۲۹۷ - ۲۹۶)

خداوند متعال در توصیف پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «إِنَّكَ لَعَلِي خُلُقٌ عَظِيمٌ»؛ «تو بر صفات اخلاقی عظیمی هستی». بنابراین اگر گفته شود که فردی دارای خُلُق خوب و خَلَق خوب می‌باشد یعنی هم از نظر ظاهر و اندام و اعضا زیباست و هم دارای صفات باطنی و اخلاقی خوب می‌باشد. در *المصباح المنیر* نیز آمده: «الخُلُق بضمّین السجیه» [یعنی] «خُلُق» به معنای سرشت است. (فیومی، ۱۴۱۴: ۶۹)

۲-۱. اخلاق در اصطلاح

اخلاق در اصطلاح دانشمندان و عالمان اخلاقی، معانی و کاربردهای متفاوتی دارد. برخی از مهم‌ترین این کاربردها عبارتند از: صفات راسخ نفسانی، صفات نفسانی، فضایل اخلاقی، نهاد اخلاقی زندگی. ^۱ برخی از این مفاهیم، در تعریف علم اخلاق به کار برده شده‌اند.

۳-۱. تعریف علم اخلاق

علم اخلاق را می‌توان براساس «خُلُقیات» یا «رفتار» تعریف کرد. در اخلاق اسلامی، علم اخلاق براساس

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: کتاب فلسفه اخلاق. (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ص ۱۷-۱۳)

خُلُقیات تعریف می‌شود.^۱ محقق طوسی در تعریف علم اخلاق می‌گوید:

آن [اخلاق] علمی است به آنکه نفس انسان چگونه خُلُقی کسب تواند کرد که جملگی احوال و افعال که به اراده او از او صادر می‌شود جمیل و محمود بود. (طوسی، ۱۳۵۶: ۴۸)

از این واضح‌تر و شاید دقیق‌تر بیانات مرحوم نراقی در *جامع السعادات* است.

علم اخلاق، دانش صفات مُهلکه و مُنجیه و چگونگی موصوف شدن و متخلق گردیدن به صفات «نجات‌بخش» و رها شدن از صفات «هلاک‌کننده» می‌باشد. (نراقی، ۱۳۸۳: ۳۵ - ۳۴)

ابوعلی مسکویه نیز اخلاق را این‌گونه توصیف می‌کند:

علم اخلاق، دانش اخلاق و سجایایی است که موجب می‌شود جمیع کردار انسان زیبا باشد و در عین حال آسان و سهل از او صادر شود. (مسکویه، ۱۳۷۳: ۲۷)

خداوند متعال نیز در قرآن کریم می‌فرماید:

قسم به نفس و کسی که آن را متعال آفرید. [خدایی که در نتیجه این خلقت متعال]، آنچه که موجب شقاوت و یا سعادت نفس می‌شود را به او الهام کرد.^۲

یعنی به او الهام کرد که چگونه عمل کند تا به سعادت برسد.

۴-۱. تمایز میان «اخلاق فطری» و «مسائل و نظریات اخلاقی»

ما پس از این در باب «نظریات اخلاقی» و «مسائل اخلاقی» سخن خواهیم گفت، لکن در همین ابتدا لازم است میان «اخلاق فطری» و «مسائل و نظریات اخلاقی» تمایزی قائل شویم که برای فهم غرض اصلی این نوشتار، ضروری به نظر می‌رسد.

بنا بر تعاریفی که از علم اخلاق و معنای اخلاق بیان شد، آشکار گردید که اخلاق امری است مربوط به خُلُق و فطرت انسان؛ فطرتی الهی که انسان براساس آن خلق شده است. اخلاق سرمایه‌ای فطری است که انسان همراه با آن پا به عرصه وجود می‌گذارد.

بر این اساس، منظور ما در این مقاله از «ابتنای اخلاق بر مبانی متافیزیکی» دقیقاً ابتنای «مسائل و

۱. فلاسفه و اندیشمندان معاصر اخلاق در غرب، اخلاق را براساس «رفتار» تعریف می‌کنند؛ بر خلاف فلاسفه و اخلاقیون مسلمان که اخلاق را براساس خُلُقیات تعریف می‌کنند. البته ریشه‌یابی کلماتی مانند (Ethics) در زبان انگلیسی نیز بیانگر این مطلب است که ریشه‌های لاتین این کلمات دارای معنای «خُلُق» بوده‌اند، نه «رفتار». (برای مطالعه بیشتر ن. ک: دیرباز و اصلانی، ۱۳۹۵: ۷۹)

۲. وَ نَفْسٍ و ما سَوَّيْهَا فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيَهَا. (شمس / ۷ و ۸)

نظریات اخلاقی» بر مبانی متافیزیکی است، نه ابتدای «اخلاق فطری» بر این مبانی. اخلاق فطری، تا جایی که به فطرت انسان باز می‌گردد و نه به اندیشه‌های نظری او، بر مبانی متافیزیکی استوار نیست؛ بلکه از فطرتی الهی نشأت می‌گیرد که در تمامی انسان‌ها ثابت و واحد است. نویسنده مقاله کاملاً متوجه این نکته هست که افراد انسانی با وجود داشتن افکار، عقاید و ادیان مختلف، که در این مقاله یکی از مصادیق «مبانی متافیزیکی» به‌شمار می‌رود، در بسیاری از مصادیق روشن افعال اخلاقی دارای اخلاق مشترک فطری هستند؛ اما این مسئله باعث نمی‌شود که نظریه‌پردازان اخلاقی در باب مسائل اخلاقی اختلاف نظر نداشته باشند و دست از ارائه نظریات متفاوت خود در باب اخلاق بکشند و به اخلاق فطری مورد توافق عموم مردم بسنده کنند. به‌عنوان مثال: یک مسلمان، یک مسیحی، یک یهودی، یک بودایی، یک مشرک و حتی یک کافر که وجود خدا را هم انکار می‌کند، می‌داند که ظلم بد است و عدالت خوب است. این اعتقاد او ربطی به دین، و سایر اعتقادات و اندیشه‌های او ندارد. او این اعتقاد اخلاقی‌اش را وامدار فطرت الهی خود است، هرچند که آن فطرت الهی را انکار کند. در هر حال حساب «اخلاق فطری» از حساب «پرداختن به مسائل اخلاقی» و «نظریه‌پردازی اخلاقی» جداست و مسئله مورد نظر این مقاله، دومی است و نه اولی.

۲. نظریه اخلاقی

قبل از پاسخ دادن به این پرسش که: «نظریه اخلاقی» دقیقاً به چه معناست و نسبت آن با «فلسفه اخلاق» و سایر اصطلاحات اخلاقی چیست؟ باید به نکته مهمی اشاره شود و آن اینکه: به نظر می‌رسد که در غرب، مرزبندی مشخصی بین اصطلاحات مختلف اخلاقی وجود ندارد و تداخل میان این مفاهیم بسیار زیاد است.

«ممکن است از میان تحقیقات بسیار متنوعی که برای آن گاه و بی‌گاه اصطلاح «فلسفه اخلاق»^۱ به‌کار رفته است، سه دسته سؤال به‌عنوان مهم‌ترین پرسش‌ها، برای بازشناسی از یکدیگر برگزیده شود: پرسش‌های هنجاری، توصیفی و فرااخلاقی. در حالی که این سه نوع پرسش از یکدیگر کاملاً جدایند، به‌کار بردن واژه «فلسفه اخلاق» برای در بر گرفتن تلاش‌هایی جهت پاسخ دادن به هر سه، مغالطی است و نویسندگان جدیدی که دقیق‌ترند، از آن پرهیز می‌کنند ... آثاری که فلسفه اخلاق نامیده می‌شوند، معمولاً شامل پرسش‌ها و پاسخ‌هایی از هر سه نوع بوده و دانشجوی فلسفه اخلاق باید آماده خواندن سخنان مبهمی باشد که روشن نیست نویسنده به چه نوع سؤالی پاسخ می‌دهد.» (هیر، ۱۳۷۲: ۱۱۱ - ۱۱۰)

«تمییز بین فرا اخلاق و اخلاق هنجاری به دو جهت مسئله‌ای جدالی است؛ به دلیل مشکلات مربوط به تعریف و به دلیل عدم توافق بر این که این دو کاملاً مانعاً الجمع و مستقل از هم باشند.» (کوپ، ۱۳۷۵: ۷۰)

این ابهام و چندگانگی در معانی اصطلاحات و واژه‌های اخلاقی محدود به واژه‌هایی که در این دو نقل قول بیان شد، نیست و همان طور که خواهیم دید بسیاری از الفاظ و واژه‌های اخلاقی، از جمله «نظریه اخلاقی»، را در بر می‌گیرد. لذا در اینجا ضمن انجام بررسی اجمالی در این باره، منظور خود را از «نظریه اخلاقی» روشن خواهیم کرد.

پژوهشگران اخلاق غالباً سه نوع تفکر و تحقیق را - که هر کدام به نحوی به اخلاق مربوط می‌شوند - از یکدیگر تفکیک می‌کنند:

۱. پژوهش توصیفی: یک نوع پژوهش توصیفی تجربی، تاریخی یا علمی در حوزه اخلاق وجود دارد که مردم‌شناسان، مورخان، روان‌شناسان و جامعه‌شناسان متولی آنند. هدف از این پژوهش، توصیف یا تبیین پدیده‌های اخلاقی یا پرداختن نظریه‌ای در خصوص طبیعت بشری است که با پرسش‌های اخلاقی ارتباط می‌یابد.

۲. پژوهش هنجاری: نوع دیگری از پژوهش اخلاقی به نام پژوهش هنجاری وجود دارد که در مورد کارها (افعال) جزئی معین می‌کند که کدام کار خوب و یا کدام کار بد است؟ در این نوع از پژوهش، پژوهشگر آماده است تا برای حکم خود یا علیه حکم مغایر آن دلایلی ارائه نماید.

۳. پژوهش فرا اخلاقی: نوع سوم از پژوهش اخلاقی وجود دارد که مانند دو پژوهش پیشین نیست. این پژوهش پرسش‌هایی منطقی، معرفت‌شناختی و یا معرفت‌شناسی را مطرح می‌کند و سعی دارد به آنها پاسخ گوید. پرسش‌هایی مانند اینکه: معنا یا مورد استعمال تعبیر خوب، بد، باید و نباید چیست؟ چگونه می‌توان احکام اخلاقی و ارزشی را اثبات و یا توجیه کرد؟ سرشت اخلاق چیست؟ فرق میان اخلاقی و غیراخلاقی چیست؟ و مسائل دیگری از این دست. (فرانکنا، ۱۳۸۰: ۱۹ - ۱۷)

علی‌الظاهر، پژوهش از نوع اول در یک «نظریه اخلاقی» جایگاهی ندارد و این پژوهش‌های نوع دوم و سوم هستند که ساختار اصلی یک نظریه اخلاقی را تشکیل می‌دهند. همان چیزی که فرانکنا، البته نه با نام نظریه اخلاقی، بلکه با نام اتیک^۱ از آن یاد می‌کند.

«اتیک به معنایی که در این کتاب مورد نظر ماست، هم فرا اخلاق و هم اخلاق هنجاری را شامل می‌شود.» (فرانکنا، ۱۳۸۰: ۱۹)

۱. (Ethics) این کلمه در برگردان فارسی به «فلسفه اخلاق» برگردانده شده است و ما در این مقاله از آن به نظریه اخلاقی تعبیر می‌کنیم.

هرچند منظور فرانکنا این است که در کتاب او از هر دو مبحث به‌طور جداگانه بحث می‌شود، اما در بیانات او شاکله یک نظریه اخلاقی وجود دارد. بر این اساس یک نظریه اخلاقی متشکل از «فرا اخلاق» و «اخلاق هنجاری» است.

اما مک ناوتن اساساً نظریات اخلاقی را به گونه‌ای دیگر تبیین می‌نماید. او نظریه اخلاقی را یکی از بخش‌های مهم فلسفه اخلاق می‌داند و فلسفه اخلاق را به سه شاخه تقسیم می‌کند که شاخه اول آن اخلاق عملی و شاخه دوم «نظریه اخلاقی» است. این بخش (نظریه اخلاقی)، تلاشی است برای بسط نظریه‌ای که ارائه‌کننده روشی عام برای پاسخ‌گویی به همه مسائل اخلاقی خاصی است که در اخلاق عملی یا اخلاق کاربردی بوجود می‌آید. او شاخه سوم فلسفه اخلاق را به «ماهیت و شأن تفکر اخلاقی» اختصاص می‌دهد. (مک ناوتن، ۱۳۸۰: ۳۹)

بررسی اجمالی کتاب‌هایی که با نام فلسفه اخلاق^۱ نوشته شده نیز نشان می‌دهد که منظور نویسندگان این کتاب‌ها از فلسفه اخلاق همان نظریات اخلاقی است. به عبارت دیگر آنها نظریات اخلاقی را «یکی از مهم‌ترین» یا «تنها مصداق» فلسفه اخلاق می‌دانند. ما در اینجا به بررسی اجمالی سه کتاب بسنده می‌کنیم:

۱. کتاب *مسائل اخلاقی*،^۲ نوشته مایکل پالمِر. در این کتاب واژه (Ethics) در فصل اول به «فلسفه اخلاق» ترجمه شده. عنوان بخش ابتدایی این فصل این است: فلسفه اخلاق چیست؟ پاسخی که پالمِر به این پرسش می‌دهد این است: فلسفه اخلاق به دو بخش اخلاق هنجاری و فرا اخلاق تقسیم می‌شود. (پالمِر، ۱۳۸۹: ۱۶) وی در ادامه، در فصول مختلف کتاب، نظریات مختلف اخلاقی را بررسی می‌کند که نشان می‌دهد منظور او از فلسفه اخلاق یا مهم‌ترین مصداق فلسفه اخلاق، همین نظریات اخلاقی است.

۲. کتاب *مبانی فلسفه اخلاق*،^۳ نوشته رابرت ال هولمز. در این کتاب واژه (Moral Philosophy) به «فلسفه اخلاق» ترجمه شده است. هولمز در فصل اول این کتاب می‌پرسد: چرا فلسفه اخلاق را مطالعه کنیم و منظور او این است که آنچه در این کتاب مورد مطالعه قرار می‌گیرد، «فلسفه اخلاق» است. او در ادامه دقیقاً مانند پالمِر نظریات مختلف اخلاقی را بررسی می‌کند که باز هم نشان می‌دهد که منظور او از فلسفه اخلاق یا حداقل مهم‌ترین مصداق فلسفه اخلاق، همین نظریات اخلاقی است.

۳. کتاب *فلسفه اخلاق*، نوشته محمدتقی مصباح یزدی. ایشان در این کتاب دقیقاً همین سخن را که «فلسفه اخلاق دربردارنده دو مبحث فرا اخلاق و اخلاق هنجاری است» (یزدی، ۱۳۸۶: ۲۳) با صراحت

۱. واژه‌های مختلفی به هنگام ترجمه به «فلسفه اخلاق» ترجمه می‌شوند. از جمله: Ethics, Moral philosophy, Ethical philosophy و ...

2. Moral Problems.

3. Basic Moral Philosophy.

بیان می‌دارند. در ادامه، بررسی برخی از نظریات و مکاتب اخلاقی توسط نویسندگان آشکار می‌کند که مفاد مطرح شده در نظریات اخلاقی و نیز مکاتب اخلاقی، همان مفاد فلسفه اخلاق است. حال که مشخص شد هر «نظریه اخلاقی» از دو مبحث «فرا اخلاق» و «اخلاق هنجاری» تشکیل شده است، می‌توان گفت: فرا اخلاق بخش بنیادین یک نظریه اخلاقی را تشکیل می‌دهد و دقیقاً همین‌جاست که نظریات مختلف اخلاقی مانند نظریات غایت‌گرا، وظیفه‌گرا، فضیلت‌گرا و ... شکل می‌گیرند و از یکدیگر متمایز می‌شوند.

اما براساس فهم عمیق‌تر، یک نظریه اخلاقی نه تنها بر مبانی فرا اخلاقی، بلکه از آن مهم‌تر و عمیق‌تر بر یک سلسله مبانی متافیزیکی استوار است. به عبارت دقیق‌تر فرا اخلاق، که خود بخش اصلی نظریات اخلاقی را تشکیل می‌دهد، خود مبتنی بر مبانی متافیزیکی است.

ما در این مقاله قصد نداریم شواهد و دلایل متعدد و متنوعی در اثبات این ادعا ارائه نماییم؛ این کار، هرچند شدنی است، اما از گنجایش این مقاله بیرون است. قصد ما در اینجا تنها ارائه یکی از این شواهد، یعنی وجود پرسش‌های اخلاقی فاقد پاسخ‌های اخلاقی است. پرسش‌هایی اخلاقی که پاسخ آنها مبتنی بر پاسخ پرسش‌های پیشین متافیزیکی است و مستقیماً در اخلاق برای آنها پاسخی یافت نمی‌شود.

۳. متافیزیک (مابعدالطبیعه)، مبانی متافیزیکی

مابعدالطبیعه مفهومی است که از ابتدای تفکر بشر همراه وی بوده است. زمانی که تالس نخستین فیلسوف یونانی، ماده‌المواد و خمیرمایه همه اشیاء را آب، آناکسیمنس هوا و هراکلیتس آتش اعلام نمود، ناخواسته به مابعدالطبیعه توجه داشتند، به این معنی که درصدد «گذر از ظاهر امور به باطن آنها» بود. (Copleston, 1962: 17-20)

آلن آر. وایت درباره ماهیت مابعدالطبیعه می‌گوید:

حق این است که این نوشته‌ها [مابعدالطبیعه ارسطو]، مابعدالطبیعه را همچون [معرفتی] فراسوی طبیعیات تصویر می‌کنند. بی‌تردید این ویژگی در نظام‌های همه مابعدالطبیعه دانان کلاسیک، حضور دارد؛ و همه کسانی که درباره ماهیت مابعدالطبیعه قلم زده‌اند، سعی بر به دست دادن آن داشته‌اند، بدین صورت که در توصیف مابعدالطبیعه گفته‌اند: این دانش به مسائلی می‌پردازد که علوم تجربی یا پاسخی برای آنها نداشته‌اند، یا نمی‌توانند داشته باشند. (وایت، ۱۳۸۳: ۷)

بر این اساس، به نظر می‌رسد که حقیقت مابعدالطبیعه با «گذر از ظاهر امور به باطن آنها» گره خورده است. معنی این سخن این است: انسان به عنوان فاعل شناسا، از طریق حواس خود امور بسیاری را

مشاهده می‌کند اما وقتی با عقل خود در این مشاهدات غور می‌کند، متوجه نکته‌ای اساسی می‌شود و آن اینکه: گویا این امور ظاهری تمام حقیقت را تشکیل نمی‌دهند. دقت بیشتر نشان می‌دهد که تمامی این امور ظاهری، متکی بر / مبتنی بر / برآمده از / و ...، اموری باطنی هستند که اتفاقاً اصل حقیقت و واقعیت این امور ظاهری مربوط به آنهاست.

شاید به همین دلیل است که موضوع متافیزیک نیز براساس نظر واضعش ارسطو، «موجود بما هو موجود» معرفی شده است.

«ارسطو اول کسی است که پی‌برد یک سلسله مسائلی است که در هیچ علمی از علوم، اعم از طبیعی یا ریاضی یا اخلاقی یا اجتماعی یا منطقی، نمی‌گنجد و باید آنها را به علم جداگانه‌ای متعلق دانست. شاید همو اول کسی است که تشخیص داد محوری که این مسائل را به‌عنوان «عوارض» و «حالات» خود گرد خود جمع می‌کند، «موجود بما هو موجود» است.» (مطهری، ۱۳۷۵: ۱ / ۱۵۵)

بر این اساس، منظور ما از «متافیزیک» مجموعه مسائل عمیق و بنیادینی مانند هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی است که به‌عنوان اعتقاداتی زیربنایی، شاکله تمام ادراکات دیگر انسان را تشکیل می‌دهند. به علاوه، منظور ما از «مبانی متافیزیکی اخلاق»، اعتقاداتی متافیزیکی است که علی‌الظاهر هیچ ربطی به اخلاق ندارند؛ درحالی که بررسی‌های عمیق‌تر، براساس «گذشتن از ظاهر امور به باطن آنها»، تأثیرگذاری این اعتقادات در اتخاذ موضع در خصوص مسائل اخلاقی و شکل‌گیری نظریات اخلاقی را نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال یکی از مهم‌ترین نتایج اعتقاد به ماتریالیسم، به‌عنوان اعتقادی مابعدالطبیعی، انکار وجود خداست؛ نتیجه‌ای که تأثیر خود را بر تمامی علوم از جمله اخلاق برجای می‌گذارد و برخی را بر آن می‌دارد تا کتاب‌هایی با عنوان: *اخلاق بدون هستی‌شناسی* و *یا اخلاق بدون خدا* به رشته تحریر درآورند.

۴. مخالفان «ابتناي اخلاق بر مبانی متافیزیکی»

بیان دیدگاه‌های مخالف ادعای این مقاله، علاوه بر داشتن حُسن اخلاقی در رعایت اصول تحقیق علمی، ضرورت پرداختن به این بحث را نیز روشن می‌کند، لذا به دو نمونه از این دیدگاه‌ها اشاره می‌نماییم.

۱-۴. تبیین دیدگاه هیلاری پاتنم^۱

آقای «هیلاری پاتنم» یکی از مهم‌ترین کسانی است که معتقدند: اخلاق فاقد مبانی مابعدالطبیعی است. نام کتاب ایشان *اخلاق بدون هستی‌شناسی*^۲ است. فهرست مطالب این کتاب تا حدی گویای دیدگاه آقای

1. Hilary Putnam.

2. Ethics without ontology.

پاتنم است؛ این کتاب دارای دو بخش است.

بخش اول: اخلاق بدون هستی‌شناسی

درس گفتار اول: اخلاق بدون متافیزیک

درس گفتار دوم: دفاعی از نسبیت مفهومی

درس گفتار سوم: عینیت بدون اعیان

درس گفتار چهارم: آگهی ترحیمی برای هستی‌شناسی

بخش دوم: روشنگری و عمل‌گرایی

درس گفتار اول: سه روشنگری

درس گفتار دوم: شکاکیت درباره روشنگری

نویسنده محترم این کتاب، همان‌طور که خود در درس گفتار اول به‌هنگام بیان مقصودش از هستی‌شناسی به آن اشاره می‌کند، پس از خارج کردن هستی‌شناسی هایدگر از دایره هستی‌شناسی مورد نظر خود، هستی‌شناسی را به دو دسته «بسط‌دهنده» و «کاهنده» تقسیم می‌کند. منظور او از هستی‌شناسی بسط‌دهنده هستی‌شناسی افلاطون، ارسطو و افراد دیگری است که به نظر آقای پاتنم، بدون دلیل، که البته منظورش دلایل حسی است، بر شمار موجودات عالم می‌افزایند. آقای پاتنم با دو مثالی که می‌زند منظور خود را از هستی‌شناسی کاهنده نیز روشن می‌کند.

«مقصود حذف‌گرایان این است که برای ما عیان کنند که آنچه درباره‌اش سخن می‌گوییم، چیزهایی موهوم است. ... شاید دو هستی‌شناس اهل کاهش که بیش از دیگران در تاریخ فلسفه آوازه دارند، دموکریتوس (چیزی وجود ندارد الا اتمها و خالاً) از یک طرف و بارکلی (چیزی وجود ندارد مگر ارواح و تصورات متعلق به آن‌ها، یعنی اذهان و احساساتشان) از طرف دیگر باشند. و این دو فیلسوف، هم مصدر صورت‌هایی تحویل‌گرایانه و هم مصدر صورت‌هایی حذف‌گرایانه به ترتیب از اصالت ماده و ایدئالیسم بوده‌اند.» (پاتنم، ۱۳۸۷: ۲۸)

نکته مهم قابل ذکر در نظریات آقای پاتنم، موضع‌گیری پوزیتیویستی، غیرواقع‌گرایانه و عمل‌گرایانه وی در ردّ این هر دو نوع هستی‌شناسی است. او در این باره می‌نویسد:

... وقتی در آخرین این چهار درس گفتار، آگهی ترحیمی برای طرح هستی‌شناسی می‌آورم، این آگهی ترحیم مربوط به همه این صورت‌ها خواهد بود، هم بسط‌دهنده و هم کاهنده. ... کثرت‌گرایی عمل‌گرایانه من شاید بتواند معلوم دارد که چرا حذف‌گرایی را هم در شکل مبتنی بر اصالت ماده و دموکریتوسی‌اش و هم در شکل ایدئالیستی یا بارکلی‌وارش نمی‌پذیرم؛ اما به چه دلیل متافیزیک بسط‌دهنده (مثلاً متافیزیک افلاطونی) را رد می‌کنم؟

پاسخ این است که من هم داستان با عمل‌گراها و باز در وفاق با ویتکنشتاین بر این باورم که کثرت‌گرایی عمل‌گرایانه ما را ملزم نمی‌کند که اعیانی اسرارآمیز و فراحسی در پس بازی‌های زبانی‌مان پیدا کنیم. (همان: ۲۹ - ۲۸)

ایشان تمام سخن خود در این کتاب را در این فقرات بیان می‌دارد:

از دید من، تلاش برای به‌دست دادن تبیینی هستی‌شناسانه از عینیت ریاضیات فی‌الواقع کوششی است برای به‌دست دادن دلایلی که بخشی از ریاضیات نیستند، در تأیید صدق احکام ریاضی؛ و تلاش برای به‌دست دادن تبیینی هستی‌شناسانه از عینیت اخلاق، کوشش مشابهی است برای به‌دست دادن دلایلی که بخشی از اخلاق نیستند، در تأیید صدق احکام اخلاقی؛ و به دیده من، هر دوی اینها مقرون به گمراهی عمیق‌اند. (همان: ۸)

همان‌گونه که در فقرات منقول از آقای پاتنم مشهود است، ایشان در سراسر کتاب خود موضعی خاص در باب هستی‌شناسی اتخاذ کرده است، موضعی هستی‌شناسانه که او را بر آن داشته تا ابتدای اخلاق بر هستی‌شناسی را انکار نماید. این موضع‌گیری متافیزیکی هستی‌شناسانه که با معرفت‌شناسی نیز درآمیخته، عبارت است از: «انکار بخشی از عالم وجود به نام عالم متافیزیکی». نکته مهم و قابل ذکر در این باره این است که: آقای پاتنم برای انکار ابتدای اخلاق بر هستی‌شناسی، که مسئله‌ای اخلاقی است، از مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه که اموری متافیزیکی هستند، استفاده کرده است.

۲-۴. تبیین دیدگاه کای نیلسن^۱

کای نیلسن از دیگر کسانی است که علیه یکی از مهم‌ترین مصادیق مبانی متافیزیکی اخلاق یعنی «خدا» کتاب نوشته است. نام کتاب ایشان «اخلاق بدون خدا»^۲ است. او در این کتاب ادعای هستی‌شناسانه نیچه مبنی بر مرگ خدا را مطرح و آن را تأیید می‌کند و عناصری را برمی‌شمارد که با توسل به آنها و بدون خدا می‌توان اخلاقی بود و اخلاقی زیست. این عناصر که از نظر ایشان تحت‌عنوان کلی «سرچشمه‌های نسبتاً پایدار شادکامی بشر در دنیای بدون خدا» قرار می‌گیرند، عبارتند از: «مسافرت»، «گفتگو»، «عشق و دوستی»، «هنر»، «موزیک»، «رقص»، «زیبایی» و «برتری داشتن در شغل». (Nielsen, 1990: 115-117)

از نظر آقای نیلسن، جهان بدون خدا معنادار نیز هست. ایشان معناداری جهان بدون خدا را در انجام اموری می‌داند که باعث کاهش رنج دیگران شود. او سرچشمه‌های معناداری در جهان بدون خدا را این‌گونه معرفی می‌کند:

1. Kai Nielsen.

2. Ethics without God.

۱. ما نمی‌توانیم تمام رنج‌های جهان را از بین ببریم.

۲. ما نمی‌توانیم تمام رنج‌های جهان را توجیه کنیم و آنها را موجه بدانیم.

۳. اما ما می‌توانیم با وقار و شجاعت به مبارزه با رنج کشیدن دیگران برخیزیم.

۴. این منازعه می‌تواند زندگی را معنادار کند. (Ibid: 118)

نیلسن در جای جای کتاب خود در پاسخ به این پرسش کلیدی که: «اگر خدا وجود ندارد، چرا ما باید به خاطر رنج کشیدن کسانی غیر از خودمان نگران باشیم؟»، می‌گوید: زیرا این کار، «تنها کار» و «مناسب‌ترین کار»ی است که می‌توانیم انجام دهیم. موضعی که در واقع موضع اول منازعه است. زیرا پرسش هنوز باقی است: «چرا این کار بهترین کار یا مناسب‌ترین کار است؟»، «اساساً بهترین کار و مناسب‌ترین کار چه کاری است؟».

پرسشی که آقای پاتنم، آقای نیلسن و همفکرانشان باید به آن پاسخ بدهند، همان پرسشی است که آقای توماس وی. موریس مطرح کرده: در جهانی که ذهن، روح و شخصیت انسان کاملاً به ذاتی ماتریالیستی تقلیل می‌یابند و سرانجام به الفاظی [مانند] «ماده» و «انرژی فیزیکی» تأویل می‌شوند، ماهیت هستی‌شناسانه و عینی اصول و استانداردهای اخلاقی چه خواهد بود؟ (Baggett, 2011: p.x)

اما پرسشی اساسی‌تر که باید به آن پاسخ بدهند این است:

چرا شما برای انکار ابتدای اخلاق بر «مبانی متافیزیکی» از «مبانی متافیزیکی» بهره می‌برید؟ آیا این بدان معنا نیست که این مبانی متافیزیکی برای ورود به بحث و بررسی در بسیاری از علوم از جمله اخلاق لازمند؟

۵. پرسش‌های اخلاقی فاقد پاسخ‌های اخلاقی

یکی از مهم‌ترین مسائلی که می‌تواند به فهم «ابتدای اخلاق بر مبانی متافیزیکی» رهنمون شود، بلکه وجود چنین ابتدایی را اثبات نماید، این است: پرسش‌هایی اخلاقی وجود دارد که برای آنها مستقیماً در حوزه اخلاق پاسخی یافت نمی‌شود. در واقع پاسخ این پرسش‌های اخلاقی متوقف بر پاسخ پرسش‌های پیشین متافیزیکی است.

مشخصاً استدلالی که ادعای این نوشتار را به اثبات می‌رساند این است:

مقدمه اول: اگر اخلاق مبتنی بر متافیزیک نباشد، ضروری است «پرسش‌های اخلاقی» که هیچ ارتباطی با متافیزیک ندارند، مستقل از متافیزیک و صرفاً با توجه به مسائل اخلاقی تعیین تکلیف شوند. مقدمه دوم: لکن بسیاری از پرسش‌های اخلاقی وجود دارند که در اخلاق تعیین تکلیف نمی‌شوند. این پرسش‌ها با توجه به مبانی متافیزیکی پیشینی که اخلاق وابسته به/مبتنی بر آنهاست، تعیین تکلیف می‌شوند.

نتیجه: اخلاق مبتنی بر مبانیِ متافیزیکی است.

اکنون برای اثبات مقدمه دوم به برخی از این پرسش‌ها از باب نمونه و به ترتیب مباحث اخلاقی اشاره می‌نماییم:

۱-۵. پرسش‌های فرااخلاقی^۱ فاقد پاسخ‌های اخلاقی

برخی از مهم‌ترین و کلی‌ترین پرسش‌هایی که از باب نمونه در این زمینه می‌توان مطرح کرد، عبارتند از:
۱. در عالمی که عالم امکان است و بسیاری از موجودات و امور می‌توانند موجود و یا معدوم باشند، چرا اساساً مسئله‌ای به نام اخلاق وجود دارد؟

فرض کنید محال نیست که جهانی فاقد اخلاق داشته باشیم. با این فرض، این پرسش را در نظر بگیرید: چرا در حالی که جهان می‌تواند فاقد چیزی به نام اخلاق باشد، واجد آن است؟
این پرسش، به‌وضوح پرسشی درباره اخلاق است که می‌تواند در بحث‌ها و بخش‌های عمیق‌تر فرا اخلاق مطرح شود. به این دو عبارت کوتاه توجه کنید: «جهان واجد اخلاق» و «جهان فاقد اخلاق». پرسش فوق مربوط به جهان‌شناسی و هستی‌شناسی نیست. لاقلاً بخش اصلی پرسش مربوط به جهان‌شناسی نیست. جهان‌شناسی مبحث گسترده‌ای است که درباره جهان، ویژگی‌ها و اجزای متعدد آن سخن می‌گوید. اما تکیه پرسش فوق بر این نکته است که چرا در این عالم هستی، با تمام خصوصیات که از آن می‌شناسیم، چیزی به نام «اخلاق» وجود دارد؟ اخلاقی که ما می‌شناسیم، چرا به‌جای اینکه نباشد، هست؟

به نظر می‌رسد که هر پاسخی که بخواهیم به این «پرسش اخلاقی» بدهیم، متوقف بر پاسخ «پرسشی پیشینی از نوع متافیزیکی» و نه اخلاقی است.
دو نظریه‌پرداز اخلاقی را در نظر بگیرید:

* **نظریه پرداز ماتریالیست:** پاسخ این نظریه‌پرداز اخلاقی به این پرسش چه خواهد بود؟ پاسخ او

۱. ما پیشتر تفاوت میان «نظریه اخلاقی» از یک طرف و «متافیزیک و مبانی متافیزیکی» را از طرف دیگر توضیح دادیم. گفتیم: «فرا اخلاق» بخش بنیادین یک «نظریه اخلاقی» است. در فرا اخلاق پرسش‌هایی مطرح می‌شوند که مستقیماً با مباحث اخلاقی در ارتباط‌اند. مانند: خوب و بد به چه معناست و ...؛ اما مبانی متافیزیکی مورد نظر این مقاله که نظریات اخلاقی بر آنها مبتنا دارند، مسائلی هستند که به‌هیچ‌وجه مستقیماً به مسائل و موضوعات اخلاقی ارتباطی ندارند. این مسائل، مسائلی هستند تحت‌عنوان کلی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و ...، مسائلی مانند این که: آیا خدا وجود دارد یا نه؟ آیا در عالم هستی چیزی غیر از ماده وجود دارد یا نه؟ و ... بنابراین پرسش‌های فرا اخلاقی، پرسش‌هایی در دایره اخلاق به حساب می‌آیند. در نتیجه: آنگاه که می‌گوییم این پرسش‌های فرا اخلاقی (مرتبط با اخلاق) برآمده از پاسخ پرسش‌های متافیزیکی (غیر مرتبط با اخلاق) هستند، سخنی به‌گزار ننگته‌ایم و سخن خود را در این باره که «پرسش‌های فرا اخلاقی، پرسش‌هایی اخلاقی هستند که فاقد پاسخ‌های اخلاقی‌اند» را نقض نکرده‌ایم.

هرچه باشد، صورت کلی آن، علی‌رغم امکان داشتن تفاوت‌های احتمالی بسیار در جزئیات نسبت به سایر نظریه‌پردازان ماتریالیست، چنین خواهد بود: اخلاق از حیث خلقت، همانند تمامی امور طبیعی عالم مانند گیاهان، حیوانات، انسان، عقل، احساسات و عواطف و ... محصول یک طراحی و هدف از پیش تعیین شده نیست؛ یا محصول تصادف است یا محصول انتخاب طبیعی یا چیز دیگری شبیه به اینها. مسلم است که این پاسخ براساس مبانی متافیزیکی خاصی تنظیم شده است که می‌توان نام آن را «اعتقاد ماتریالیستی» گذاشت؛ اعتقادی که از اساس هیچ ربطی به اخلاق ندارد و یک اعتقاد متافیزیکی تام است. البته مسلم است که چنین موضع‌گیری‌هایی تأثیر خود را در شکل‌گیری ماهیت اخلاق نیز نشان خواهد داد. چیزی که در بررسی پرسش بعدی به آن خواهیم پرداخت.

**** نظریه پرداز الهی و موحد:** پاسخ این نظریه‌پرداز اخلاقی که خدا را منشأ تمام موجودات و امور می‌داند، به این پرسش چه خواهد بود؟ پاسخ او هرچه باشد، صورت کلی آن، علی‌رغم وجود اختلاف در جزئیات بسیاری نسبت به سایر نظریه‌پردازان الهی، این است: اخلاق از حیث خلقت، همانند تمامی موجودات و امور مادی و فرامادی عالم، مخلوق خداست و همان‌طور که سایر امور، دارای طراحی خاصی هستند و برای هدف خاصی طراحی شده‌اند، اخلاق نیز دارای ویژگی‌ها و احکام خاصی است که از طرف خالق انسان و جهان طراحی شده و در وجود انسان قرار داده شده است. مسلم است که این پاسخ براساس مبانی متافیزیکی خاصی تنظیم شده است که می‌توان نام آن را «اعتقاد توحیدی» گذاشت؛ اعتقادی که از اساس هیچ ربطی به اخلاق ندارد و یک اعتقاد متافیزیکی تام است؛ و البته مجدداً چنین موضع‌گیری‌هایی نیز به‌وضوح در شکل‌گیری ماهیت اخلاق تأثیر خود را برجای خواهند گذاشت که در بررسی پرسش بعدی به چگونگی تحقق این اثرگذاری خواهیم پرداخت.

آنچه در این تحقیق مختصر روشن گردید این است که تغییر موضع هستی‌شناسانه و نه اخلاقی، تغییری اساسی در پاسخ‌های اخلاقی و نه هستی‌شناسانه ایجاد می‌کند. این به‌وضوح یعنی اخلاق دارای مبانی متافیزیکی است که یکی از مصادیق آن هستی‌شناسی است.

۲. ماهیت اخلاق چیست؟ ماهیت اخلاق «برآمده از» / «مرتبط با» جسم انسان است یا نفس او؟

این پرسش نیز پرسشی است درباره اخلاق که می‌تواند در بحث‌ها و بخش‌های عمیق‌تر فرا اخلاق مطرح شود. در اینجا نیز تفاوت نگرش به جهان هستی، منشأ تفاوت نظریه‌پردازی اخلاقی خواهد بود.

۱. ممکن است خواننده محترم ایراد بگیرد که: احتمالاً نظریه‌پردازان الهی موحدی باشند که نظرشان درباره اخلاق با این بیانی که شما ارائه می‌کنید متفاوت باشد. نویسنده این مقاله ضمن تأیید این نکته، معتقد است که همین نکته تأییدی بر تثبیت بیان کلی مقاله است. ادعای ما نیز همین است که موضع‌گیری‌های مابعدالطبیعی (n مورد)، می‌تواند به تعداد (n مورد) موضع‌گیری‌های اخلاقی مؤخر داشته باشد.

این پرسش اخلاقی را نیز از منظر «نظریه‌پرداز ماتریالیست» و «نظریه‌پرداز الهی و موحد» مورد بررسی قرار می‌دهیم.

✱ **نظریه‌پرداز ماتریالیست:** پاسخ این نظریه‌پرداز اخلاقی به این پرسش چه خواهد بود؟ پاسخ او هرچه باشد، صورت کلی آن این است: ماهیت اخلاق هرچه باشد، برآمده از همین امور مادی است. البته روشن است که این پاسخ در تبیین نظریه اخلاقی مورد نظر این نظریه‌پرداز، چه تأثیری خواهد گذاشت. نظر کلی این نظریه‌پرداز، با وجود امکان داشتن اختلافات بسیار در جزئیات نسبت به نظریه‌پردازان ماتریالیست دیگر، بدون شک چنین خواهد بود: فرا اخلاق و به دنبال آن اخلاق هنجاری بلاشک دارای ماهیت مادی هستند. خوب و بد، باید و نباید و کلاً تمام احکام اخلاقی نخواهند توانست، به حقایق فراتر از امور مادی اشاره داشته باشند، یا به آنها تحویل برده شوند و یا نتایجی فرامادی داشته باشند. در این صورت توجیحات اخلاقی یکسره ماتریالیستی خواهند بود، همان‌گونه که در توجیحات پاتنم و نیلسون مشاهده شد.

✱✱ **نظریه‌پرداز الهی و موحد:** پاسخ این نظریه‌پرداز اخلاقی که خدا را منشأ تمام موجودات و امور می‌داند، به این پرسش چه خواهد بود؟ پاسخ او هرچه باشد، صورت کلی آن این است: از آنجاکه خدا خالق عوالم مادی و غیرمادی است و همه امور عالم از خدا سرچشمه می‌گیرند، سرچشمه اخلاق نیز به‌عنوان یکی از این امور خداست. البته در این مورد نیز تأثیر این پاسخ در تبیین نظریه اخلاقی مورد نظر این نظریه‌پرداز، با وجود امکان اختلافات بسیار در جزئیات نسبت به نظریه‌های رقیب، روشن است. نظر کلی این نظریه‌پرداز بدون شک این است: فرا اخلاق و به دنبال آن اخلاق هنجاری می‌توانند دارای ماهیتی فرا مادی باشند. خوب و بد، باید و نباید و کلاً تمامی احکام اخلاقی، این قابلیت را دارند، بلکه این گونه‌اند که به اموری فرامادی اشاره دارند، به آنها تحویل برده می‌شوند و نتایج فرامادی دارند. به‌عنوان یک مثال ساده می‌توان گفت: در این دیدگاه است که می‌توان از عواقب و نتایج فرامادی رفتارهای اخلاقی در بهشت و جهنم سخن گفت، نه در نظریات اخلاقی با منشأ متافیزیکی ماتریالیستی.

پاسخ این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگری از این دست که از جمله پرسش‌های بنیادین در باب اخلاق‌اند، مستقیماً در هیچ‌کدام از مباحث متداول اخلاقی، قابل استحصال نیست. تکلیف این پرسش‌های اخلاقی براساس پاسخ پرسش‌های پیشین متافیزیکی مربوط به آنها تعیین می‌شود که برخی از مهم‌ترین این پرسش‌های پیشین متافیزیکی چنین‌اند:

آیا حقیقتاً عالمی که در آن زندگی می‌کنیم، عالم امکان است؟ اگر عالم امکان است، آیا عوالم بدیل ممکن دیگری وجود دارند، یا دست‌کم ممکن است به وجود بیایند؟ آیا این عالم ممکن به واجب ختم می‌شود؟

آیا در اثر تضاد به وجود آمده است؟ آیا عالم هستی صرفاً مادی است یا حقایق و موجودات غیرمادی نیز در آن وجود دارند؟ و ...
پاسخ متنوع و احياناً متضاد به این نوع پرسش‌هاست که موجب اختلاف در نظریات اخلاقی می‌شود.

۲-۵. پرسشی در باب «مسائل اخلاق»، فاقد پاسخی اخلاقی

قلمرو اخلاق، از جهتی، به موجوداتی مربوط می‌شود که انسان با آنها مراودات اخلاقی دارد. «طبیعت و محیط زیست»، «حیوانات» و «انسان» از جمله این موجوداتند. بر این اساس سه قلمرو مهم برای اخلاق می‌توان برشمرد:

۱. اخلاق طبیعت، محیط زیست و ...

۲. اخلاق حیوانات

۳. اخلاق در حوزه فردی و اجتماعی (رابطه انسان با خودش و دیگران)

البته امروزه برای اخلاق، حوزه‌های متعددی مانند پزشکی (اخلاق پزشکی)، حرفه (اخلاق حرفه‌ای)، تعلیم و تربیت (اخلاق تعلیم و تربیت) و ... در نظر گرفته می‌شود.

* حال این پرسش درخصوص رابطه انسان با خدا مطرح می‌شود؛ آیا رابطه انسان با خدا را می‌توان به‌عنوان یکی از قلمروهای اخلاق محسوب کرد یا نه؟ این پرسش و پرسش‌های مشابه دیگر که می‌توانند در حوزه مسائل اخلاقی مطرح شوند، پرسش‌هایی اخلاقی‌اند که در اخلاق پاسخی برای آنها یافت نمی‌شود. به‌عبارت دیگر در حوزه‌ای خارج از حوزه اخلاق و پیش از اخلاق تعیین تکلیف می‌شوند. ملحدی که خدا را انکار می‌کند، ولی نمی‌تواند، یا نمی‌خواهد اخلاق را انکار کند، از آنجاکه وجود خدا را انکار می‌کند، نخواهد توانست برای انسان قلمروی بکشد از اخلاق که موضوع آن ارتباط اخلاقی انسان با خداست.

در مقابل، کسی که به خدا اعتقاد و ایمان دارد، در مقابل او احساس مسئولیت می‌کند، خود را پاسخ‌گو می‌داند، احياناً از او شرم می‌کند و بسیاری از رفتارهای اخلاقی دیگر از این دست را در قبال خدا برای خود قائل است و بدان‌ها عمل می‌کند.

بدین ترتیب به‌وضوح مشاهده می‌شود که: یک موضع پیشین متافیزیکی قادر است، قلمروی را وارد اخلاق نماید یا قلمروی را از آن حذف کند.

۳-۵. پرسش‌های هنجاری، فاقد پاسخ‌های اخلاقی

از باب نمونه پرسشی کلی در حوزه اخلاق هنجاری مطرح است و آن اینکه:

آیا مراسمات عبادی در ادیان مختلف، جزو مسائل اخلاقی محسوب می‌شوند یا نه؟

پاسخ این پرسش را نیز نه مباحث اخلاقی که مباحث پیشین متافیزیکی تعیین می‌کند. بسته به اینکه فردی با دلایل فطری، غیرفطری و یا هر دلیل دیگری، به دین خاصی اعتقاد داشته باشد، مراسمات عبادی آن دین وارد قلمرو اخلاق می‌شود و توسط او مورد احترام، قداست، مسئولیت‌پذیری و ... واقع می‌گردد. در حالی که یک شخص لائیک و بی‌دین نه تنها الزاماً چنین مباحثی را جزو مسائل اخلاقی بر نمی‌شمارد، بلکه احیاناً آنها را حتی اگر مبنای عقلانی داشته باشند^۱، خرافات و دور از عقل به‌شمار می‌آورد و ممکن است آنها را محصول توهم و تخیل و ساخته و پرداخته افراد شیاد به حساب آورد.

در اینجا، باز از باب نمونه، به چهار مورد از این مراسمات عبادی اشاره می‌کنیم.

۱. آیا کرنش یک بت‌پرست در مقابل یک بت‌سنگی و احترام گذاشتن به او از لحاظ اخلاقی فعل

خوبی است یا نه؟

به این پرسش از دیدگاه‌های اعتقادی (مبانی مابعدالطبیعی) مختلفی می‌توان پاسخ گفت که ما به سه نمونه آن اشاره می‌کنیم.

الف) پاسخ یک بت‌پرست: از آنجا که این بت‌پرست دارای مبانی اعتقادی هستی‌شناسانه خاصی است و مثلاً آن بت را نمادی از یک فرشته و فرشته را کارگزار خدا در عالم می‌داند و واقعاً معتقد است که از این فرشته کاری بر می‌آید، کرنش و احترام به این بت را که در حقیقت احترام به آن فرشته است، کار خوبی می‌داند.

ب) پاسخ یک پلورالیست: از آنجا که یک پلورالیست^۲ دینی، در دیدگاهی معرفت‌شناسانه، هم راه آن بت‌پرست را درست می‌داند و هم راه یک موحد را و معتقد است که در نهایت هر دو به نحوی به سر منزل مقصود می‌رسند، در نظر او احترام به این بت از نظر اخلاقی و البته از نظر یک بت‌پرست کار خوبی خواهد بود، هر چند ممکن است از نظر برخی دیگر کار خوبی محسوب نشود.

ج) پاسخ یک موحد: از آنجا که یک موحد، از دیدگاهی هستی‌شناسانه، بت‌پرستی را با تمام مظاهر آن شرک می‌داند، از دیدگاه او احترام گذاشتن به یک بت از مظاهر شرک است و لاجرم فعل بد (قبیح) محسوب می‌شود.

۱. این مبنای عقلانی شامل مبنای وحیانی نیز می‌شود. زیرا پذیرش خود وحی به‌عنوان «علم فراعقلی» دارای مبنای عقلانی است و انسان عاقل بدون دلیل سخن پیامبران را نمی‌پذیرد. بنابراین وقتی مثلاً وحی می‌گوید نماز صبح دو رکعت است و عقل مستقیماً قادر به فهم دلیل آن نیست؛ با این دلیل عقلی که این مسئله سخن وحی (علم بی‌نهایت) است، آن را می‌پذیرد.

۲. پلورالیست به کسی گفته می‌شود که در یک عرصه فکری خاص اعم از سیاسی، مذهبی، هنری و یا غیر آن به صحت همه روش‌های موجود قائل باشد و هیچ نوع نزاع و تخصمی را در بین آنها نپذیرد. (مصباح یزدی، ۱۳۷۶: ۴)

۲. آیا قربانی کردن فرزند انسان برای یک بت، از نظر اخلاقی، فعلی خوب است یا نه؟^۱

به این پرسش هم از همان سه دیدگاه پاسخ می‌دهیم.

الف) پاسخ یک بت پرست: مهم نیست که این بت پرست براساس کدام مبانی اعتقادی غیرمرتبط با اخلاق، قربانی کردن فرزند خود برای بت را جزو مناسک دینی خود و واجب یا به نوعی لازم می‌داند، مهم این است که او این کار را مبتنی بر همین اندیشه‌های متافیزیکی (احیاناً هستی‌شناسانه)، به نحوی خوب می‌داند و مبادرت به انجام آن می‌نماید، حتی اگر در عمق جان خود با وجدانش در حال ستیز باشد.

ب) پاسخ یک پلورالیست: به نظر می‌رسد که یک پلورالیست برای پاسخ‌گویی به این پرسش باید باز هم نه در اخلاق بلکه در مبانی متافیزیکی اندیشه‌های خود غور کند تا تشخیص دهد که براساس آن مبانی، این کار خوب است یا نه. ممکن است این پلورالیست، از آن حیث که یک پلورالیست است و براساس مبانی معرفت‌شناسانه خود، مناسک دینی هر کدام از ادیان را قابل احترام می‌داند، این فعل را از این جهت خوب تشخیص دهد. اما مسئله دیگری هم هست و آن اینکه همین پلورالیست ممکن است به حقوق بشر نیز قائل باشد و در این اندیشه خود که مثلاً مبتنی بر مبانی لیبرالیسم (دیدگاهی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه) است، برای نوع انسان حق حیات، آزادی و ... قائل باشد. حال، این پلورالیست که یک لیبرالیست هم هست، لازم است باز هم با تجزیه و تحلیل و سبک و سنگین کردن اعتقادات پیشا اخلاقی خود به دنبال پاسخ این پرسش باشد. اگر در این کش و قوس اعتقادی پیشا اخلاقی، اعتقادات پلورالیستی او فائق آمد، این فعل «خوب» خواهد بود و اگر اعتقادات لیبرالیستی او فائق آید، فعل «بد» خواهد بود.

ج) پاسخ یک موحد: به نظر می‌رسد که در اینجا نیز پاسخ یک موحد به این پرسش این است که این فعل قبیح است، البته به دو دلیل: یکی اینکه شرک است و دیگر اینکه موجب قتل نفس بدون علت است و قتل نفس بدون علت از دیدگاه او جایز نیست.

۳. آیا ذبح یک گاو برای استفاده از گوشت آن از نظر اخلاقی خوب است یا نه؟

برای پاسخ دادن به این پرسش نیز بسیاری از اعتقادات پیشا اخلاقی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد و تأثیرگذار باشد. یکی از مهم‌ترین آنها عبارت است از اعتقاد به تقدس گاو که می‌تواند مبنای هستی‌شناسانه داشته باشد. چنین اعتقادی در ایران باستان، (رضایی و دیگران، ۱۳۹۶: ۷۵) اقوام عرب (قربانی زرین، ۱۳۹۲: ۱۲۳) و سایر اقوام و ملل وجود داشته و در برخی موارد هنوز هم وجود دارد.

۱. با توجه به اینکه چنین مناسکی وجود دارد، نمونه‌های آن در مقاله *اهریمن پرستی زروانی و نمونه‌های باز مانده از آن* ص ۹۹ آمده است.

به‌عنوان مثال اخیراً پارلمان ایالت گجرات هند ضمن جرم دانستن کشتن گاو، برای آن، مجازات حبس ابد در نظر گرفته است. (العالم، ۱۳۹۸) بر این اساس شخصی که به هر دلیل متافیزیکی به تقدس گاو اعتقاد داشته باشد، ذبح گاو را از لحاظ اخلاقی «بد» می‌داند، در حالی که همین کار از نظر کسانی که چنین اعتقادی ندارند، «خوب» است و یا لاقبل بد نیست.

۴. آیا تازیانه زدن به زناکار از نظر اخلاقی خوب است یا نه؟

در قرآن کریم آمده است:

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ. (نور / ۲)

به هر کدام از زن و مرد زناکار صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز باز پسین ایمان دارید، نباید در دین خدا، نسبت به آن دو رأفت و مهربانی اتخاذ کنید. [به‌علاوه] گروهی از مؤمنان باید شاهد مجازات آن دو باشند.

همان‌گونه که از مفاد آیه شریفه استنباط می‌شود، مجازات تازیانه برای زناکار، ابتدائاً مسئله‌ای اخلاقی نیست چراکه در آیه سخن از «دین خدا»، «ایمان به خدا» و «ایمان به قیامت» است، نه اخلاق. اما به هر حال از حیث اخلاقی می‌توان پرسید: آیا تازیانه زدن به زناکار از نظر اخلاقی «خوب» است یا «بد»؟ به‌خصوص که تازیانه زدن، هم عواقب جسمی دارد و هم عواقب شخصیتی و از این حیث دوم کاملاً مسئله‌ای اخلاقی است.

در این مقاله جای آن نیست که بخواهیم به این پرسش پاسخ دهیم، این کار مجال گسترده‌ای می‌طلبد. منظور ما از طرح این پرسش، تبیین ابتدای اخلاق بر مبانی متافیزیکی است. به همین دلیل از نگاه مورد نظر خود وارد بحث می‌شویم.

الف) یک مسلمان معتقد، از جهات متعددی می‌تواند بر مبنای اعتقادات متافیزیکی خود این حکم خدا را خوب تلقی نماید که ما به دو نمونه مهم آن اشاره می‌نماییم.

۱. از آنجاکه این مسلمان از حیث هستی‌شناسی به «خدا»، «روز قیامت»، «علم خدا» و «حکمت او» اعتقاد و ایمان دارد، براساس این ایمان خود در «خوب» بودن این حکم شک نخواهد کرد. او می‌داند: خداوند متعال عالم مطلق است، خداوند متعال حکیم علی‌الاطلاق است؛ بنابراین بهتر از من و بهتر از هر انسان دیگری که دارای علم محدود و خطاپذیر است، می‌داند که سیر و حکمت این حکم چیست. چنین خدایی هرگز به فعل «بد» حکم نمی‌کند، نتیجه اینکه: این حکم و فعل از نظر اخلاقی «خوب» است.

۲. ممکن است این مسلمان علاوه بر ایمان، یا اساساً مستقل از ایمان، با اشاره به برخی از چرایی‌ها و

فلسفه اتخاذ چنین حکمی، که باز هم پیشا اخلاقی و متافیزیکی است، تبیینی از چگونگی اخلاقی بودن آن ارائه دهد. تبیین او می‌تواند چنین باشد:

افعال انسانی می‌توانند دارای نتایج و اثرات دنیوی و اخروی باشند. درباره اثرات تخریبی دنیوی زنا همین بس که به خاطر گسترش هرج و مرج جنسی، موجب تضعیف و درنهایت تخریب بنیان خانواده می‌شود. همان چیزی که در دنیای امروز، بسیاری از کشورها و انسان‌های بی‌توجه به سلامت روابط جنسی را گرفتار خود کرده است. در اشاره به اثرات نامطلوب اخروی این عمل زشت همین بس که خداوند متعال در قرآن کریم عاقبت آتش را برای زناکاری که توبه نکرده باشد، قرار می‌دهد. این حکم، یعنی تازیانه زدن بر مرد و زن زناکار، حداقل دو اثر بسیار مطلوب و شفابخش «دنیوی» و «اخروی» دارد. این حکم در دنیا، با خاصیت بازدارندگی خود می‌تواند از فروپاشی خانواده در جوامع بشری که خود منشأ بسیاری از گرفتاری‌های دیگر انسان است، جلوگیری کند؛ به طوری که شلاق خوردن افراد معدودی در مقابل آن به هیچ می‌ماند. از نظر اخروی نیز خداوند متعال چون رثوف است، قصد دارد تا مجازات این شخص زناکار در دنیا به وی برسد تا در آخرت و در صورت توبه و بازگشت به سلامت روحی و انسانی، عذابی برای وی مقدر نشود. آیا چند ضربه شلاق در این دنیای فانی سخت‌تر است یا عذابهای وعده داده شده در آخرت؟ در نتیجه: تازیانه زدن به شخص زناکار، «خوب»، بلکه بسیار خوب است.

ب) هر شخص دیگری هم که تابع ادیان الهی‌ای باشد که حکم خدا در آنها همین است، می‌تواند به گونه‌ای مشابه و البته براساس مبانی اعتقادی خود، خوب بودن چنین حکمی را تصدیق نماید. ج) اما مثلاً انسان ملحدی که به خدا اعتقادی ندارد و و احیاناً احکام خداوند را ساخته و پرداخته انسان‌های فرصت‌طلب می‌داند، قائلتاً از اساس با دلایل اخروی منقول فوق مخالفت خواهد کرد. او همچنین ممکن است سایر دلایل دنیایی مزبور را نیز انکار کند. به هر حال او به خاطر تفاوت مبنای متافیزیکی‌اش با یک مسلمان، ممکن است این حکم را از حیث اخلاقی «بد» بداند.

نتیجه

این پرسش که: «آیا اخلاق مبتنی بر مبانی متافیزیکی است؟»، موافقان و مخالفانی دارد. در این نوشتار دیدگاه دو تن از این مخالفان مورد بررسی قرار گرفت. دیدگاه این مقاله به تبع دیدگاه اسلام و اخلاق اسلامی، درست نقطه مقابل دیدگاه این مخالفان است.

در این نوشتار، برخی از پرسش‌های اخلاقی، از این دو دیدگاه، مطرح و مورد بررسی قرار گرفتند. به هنگام بررسی و ارزیابی این پرسش‌ها این نکته آشکار شد که: پاسخ‌گویی به هر کدام از این پرسش‌های اخلاقی، متوقف بر پاسخ‌گویی به پرسش‌های متافیزیکی پیشینی است که زیربنای پرسش‌های اخلاقی

مذکور را تشکیل می‌دهند. پاسخی که به یک پرسش متافیزیکی داده می‌شود، مبنایی خاص برای پاسخ دادن به پرسش‌های اخلاقی مبتنی بر آن ایجاد می‌نماید.

به عبارت دیگر در این تحقیق روشن شد که: در اخلاق پرسش‌های متعدد و متنوعی وجود دارد که ریشه پاسخ آنها را نه در اخلاق، که در متافیزیک باید جست. نکته اساسی و مهم در این باره این است: این مسائل و موضع‌گیری‌های پیشین متافیزیکی، می‌تواند اساس موضع‌گیری‌های اخلاقی را دگرگون کند و رویکرد، مسائل، مباحث و حتی احکام آن را تغییر دهد. البته این تأثیر در مباحث نظری اخلاق واقع می‌شود و اخلاق مبتنی بر فطرت انسانی را، مادام که از فطرت الهی انسان سرچشمه می‌گیرد و وارد بحث‌های نظری نشده، تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. یعنی موضع‌گیری‌های متفاوت و پیشین متافیزیکی، برخی از احکام پیچیده اخلاقی، دیدگاه‌های اخلاقی، قلمرو اخلاق و احیاناً «نظریات اخلاقی» را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

با این تفصیل به نظر می‌رسد: وجود «پرسش‌های اخلاقی فاقد پاسخ‌های اخلاقی»، یکی از مهم‌ترین شواهدی است که نشان می‌دهد: «اخلاق مبتنی بر مبانی متافیزیکی» است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. اکبری مفاخر، آرش، ۱۳۸۸، «اهریمن پرستی زروانی و نمونه‌های باز مانده از آن»، *مطالعات ایرانی*، ش ۱۶، ص ۱۱۲ - ۸۹.
۲. پاتنم، هیلاری، ۱۳۸۷، *اخلاق بدون هستی‌شناسی*، ترجمه: مسعود علیا، تهران، صراط.
۳. پالمیر، مایکل، ۱۳۸۹، *مسائل اخلاقی*، ترجمه: علی رضا آل بویه، تهران، سمت.
۴. دیرباز، عسگر؛ اصلانی، محمد، ۱۳۹۵، «تعریف انتقادی تعریف اخلاق از دیدگاه فلاسفه غربی معاصر»، *پژوهش‌های اخلاقی*، ش ۲۳، ص ۱۰۴ - ۸۳.
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ه.ق، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق، دارالقلم.
۶. ستاری، رضا، رضوانیان، قدسیه، خسروی، سوگل، ۱۳۹۶، «توتم در منظومه‌های حماسی پس از شاهنامه با تکیه بر منظومه‌های گرشاسبنامه، سامنامه، کوشنامه، برزنامه»، *متن‌شناسی ادب فارسی*، ش ۳۶، ص ۹۱ - ۷۱.
۷. شبکه العالم، بازیابی شده در ۱۱ خرداد ۱۳۹۸ از: <https://fa.alalamtv.net/news/1946214/>
۸. طوسی، خواجه نصیرالدین محمد بن حسن، ۱۳۵۶، *اخلاق ناصری*، تهران، چاپخانه زر.

۹. فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ هـ. ق، *المصباح المنیر فی غریب شرح الکبیر للرافعی*، قم، دارالهجره.
۱۰. قربانی زرین، باقر، ۱۳۹۲، «نگرش اسطوره‌ای به گاو در ادبیات کهن عربی»، *ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی*، ش ۳۳، ص ۱۳۶ - ۱۲۳.
۱۱. کوپ، دیوید، ۱۳۷۵، «فرا اخلاق»، ترجمه: محسن جوادی، *معرفت*، ش ۱۷، ص ۷۵ - ۷۰.
۱۲. مسکویه، ابوعلی، ۱۳۷۳، *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعواق*، قم، بیدار.
۱۳. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۷۶، «پلورالیسم»، *معرفت*، ش ۲۲، ص ۹ - ۴.
۱۴. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۶، *فلسفه اخلاق*، تحقیق و نگارش: احمد حسین شریفی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
۱۵. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۵، *آشنایی با علوم اسلامی*، ج ۱، تهران، صدرا.
۱۶. مک ناوتن، دیوید، ۱۳۸۰، *بصیرت اخلاقی*، ترجمه محمود فتحعلی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۷. نراقی، محمد مهدی، ۱۳۸۳ هـ. ق، *جامع السعادات*، ج ۱، *النجف الاشرف*، جامعة النجف الدینیة.
۱۸. هولمز، رابرت ال، ۱۳۸۵، *مبانی فلسفه اخلاق*، ترجمه: مسعود علیا، تهران، ققنوس.
۱۹. هیر، آر. ام، ۱۳۷۲، «فلسفه اخلاق»، ترجمه محمد سعیدی مهر، *کیهان اندیشه*، بهمن و اسفند، ش ۵۲.
۲۰. وایت، آلن آر، ۱۳۸۳، *روش‌های مابعدالطبیعه*، ترجمه: انشاءالله رحمتی، تهران، حکمت.
21. Baggett, David. Jerry L. Walls, 2011, *Good God, The Theistic Foundations of Morality*, New York, Oxford university press.
22. Copleston, Fredrick, 1962, *A history of philosophy*, an image book, 1th published, Westminster, Maryland, The Newman press, volume 1, P. 2.
23. Nielsen, Kai. J.p. Moreland, 1990, *Ethics without God*, New York, Prometheus books.